

## روایت فاطمه رجبی از وضعیت انجمن اسلامی دانشکده حقوق دانشگاه تهران

# در انجمن، تفکر التقاطی مجاهدین انقلاب حاکم بود

امیرمسین ثابتی



دعوا انگار از همان روزها آغاز شد. اگرچه جنبش دانشجویی در مقاطعی توانست نقش آفرین باشد اما حتی دانشجویان به اصطلاح انقلابی که در انجمن اسلامی دانشکده حقوق فعالیت می کردند، آنگونه که باید همراه انقلاب نبودند و حتی شرکت در تظاهرات را بد می دانستند! آن روزها جدالی بین دو نگرش سازمان مجاهدین انقلاب و حزب جمهوری وجود داشت و انجمن بیش از همه متأثر از سازمان بود. فضایی مسموم حتی میان دانشجویان مذهبی حکمرانی می کرد دعوا بر سر دو جنس تفکر بود. با فاطمه رجبی دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه تهران وضعیت جنبش دانشجویی و دانشگاه در آن سالها را به گفت و گو نشستیم. او از ناگفته‌های آن دوران می گوید و از کسانی که همان زمان هم با تفکر انقلاب همراهی نداشتند.

فضای کلی دانشگاه بود که هر روز شاهد تشنج و درگیری بود. همان مه‌ماه ۵۸ مسائل کردستان را بهانه کرده بودند و فضای دانشگاه پر بود از بحث و درگیری و پوسته‌های مونتاز شده از اعدام‌ها. در یکی از این پوسته‌ها تصویر یک روحانی را از پشت سر زده بودند، که می گفتند آقای خلیلی است. در حال شلیک به سمت محکومین به اعدام بود مونتاز کرده بودند که یاد هست من همانجا ایستادم و توضیح دادم که این تصویر مونتاز است. در یک مقطع زمانی اعلام کردند که برای مدارس مردم باید شهریه بدهند تاگهان خلیلی‌ها و محاربین شروع کردند دفاع از محرمین و تظاهرات دانش‌آموزان را کشاندند به زمین چمن دانشگاه که بتوانند آن را ادامه دهند. یاد هست که حزب‌اللهی‌ها اطراف اینها شعار می دادند: کردستان نموم شد، شهریه شروع شد! این اتفاق در سال ۵۸ افتاده بود. این خیلی نکته جالبی است که امروز هم فتنه‌گران که دیدند کف خیابان‌ها از نیروهای پشیمان خالی شده، گفتند مسائل صنفی را مطرح کنیم. یعنی راهکارها عیناً یکی است و پشتوانه گروه‌های فتنه‌گر و محارب با نظام از اول متأسفانه دانشگاه بوده است. یعنی اساتید دانشجویان فریب خورده و خود فضای دانشگاه!

**راجع به فضای اساتید و کلاس‌ها هم صحبت کنید و اینکه آیا اصلاً کلاس تشکیل می شد یا نه؟**  
بله، کلاس تشکیل می شد ولی چه کلاسی، کلاس‌هایی که شاید بتوان گفت اساتید عموماً علیه اسلام و قرآن و انقلاب و قانون اساسی که در حال تدوین بود حرف می زدند. ما درس ندیدیم. یعنی آخر ترم که آمدیم امتحان بدهیم دیدیم اساتید صحبتی راجع به درسشان نکرده‌اند... یعنی شایعاتی را که شما در صف‌ها و جلوی مغازه‌ها از افراد عامی و مبتدی می شنیدید در دانشگاه هم از زبان اساتید به عنوان انتقاد فکری می شنیدید. یا مسخره کردن روحانیت و قانون اساسی هم به دفعات مشاهده می کردیم. شما همه چیز در حرف‌های اساتید می دیدید جز اینکه حتی ایرانی باشند، در آن شرایط حتی ایرانی‌ها هم برایشان مهم نبود. شاه یک جمله گفته بود که اگر من برم ایران انسان احساس می شود، یعنی تلاشی می شود. واقعا آن زمان انسان احساس می کرد این اساتید دانشگاه در پی انجام فرمان شاهانه هستند که ثابت کنند کشور بدون شاه نمی تواند اداره شود. اساتید دانشگاه طوری حرف می زدند که انگار سسی میلیون نفر یا سسی و چند میلیون نفر حامی انقلاب که به جمهوری اسلامی رأی داده بودند اصلاً در کشور وجود ندارند. به مردمی که انقلاب را می خواستند توهین می کردند و آنها را مسخره می کردند. به شخص امام توهین می کردند. می خواهم بگویم که اینها از انسانیت به دور بودند. حالا

و امام و اسلام - در دانشگاه نیست. ولی بعدها متوجه شدم که یک انجمن اسلامی هست. اگر بگویم آن زمان خیلی فعالیت نداشت شاید به افرادی که متعلق به آن دوره هستند بر بخورد. یعنی در مقابل آن تهاجم نظامی و سیاسی نمی توانستند کاری کنند. جالب است در میان افرادی هم که عضو انجمن بودند معذور خانم‌هایی که حضور داشتند کاملاً بی حجاب بودند و این برای من خیلی عجیب بود که اگر ابتدایی‌ترین مسئله اسلام برای زنان حجاب است پس چرا رعایت نمی شود. در همین انجمن اسلامی می دیدیم که آقایان و خانم‌ها آن تفکر اسلامی ناب را ندارند. یعنی راه‌های فمینیستی و روشنفکری وجود داشت. به معنایی تفکرات التقاطی را می شد دید که البته بعد از انقلاب فرهنگی خیلی از همین آدم‌ها تغییر کردند و صاف شدند بعضی از بچه‌های انجمن وقتی فعالیت سیاسی من را دیدند آمدند سراغ من و مرا دعوت به همکاری کردند. من البته هیچ وقت عضو نشدم ولی با آنها همکاری می کردم. در دانشکده فضای بسیار پدی به لحاظ دسته‌بندی‌های دانشجویی وجود داشت. منافقین که مشخص بود چه تفکری دارند و تلاش زیادی برای عضوگیری از بچه‌های مسلمان داشتند. یعنی همه کمونیست‌ها، فدایی‌ها و مارکسیست‌ها حتی اگر می دیدند که دختری منجیبه است دلیل نمی شد که دنبال تأثیر گذاری بر او نروند. منافقین هم دنبال تأثیر گذاری بر دخترها و پسرهای مذهبی بودند. شدت کار می کردند بخصوص روی سال اولی‌های دانشگاه و متأسفانه خیلی هم روی این جوان‌های ۲۰-۱۹ ساله تأثیر داشت. این فضای بسیار پدی بود که بر دانشکده حقوق حاکم بود. در صحن دانشگاه هم که آمدیم دیدیم در همه دانشکده‌ها کم و بیش همین‌طور است. من بارها گفته‌ام که روزهای جمعه نماز جمعه در دانشگاه برای می شد و صدها هزار نفر حضور پیدا می کردند. خیابان‌های اطراف هم پر می شد، ولی در سایر روزهای هفته علیه اسلام و قرآن توسط دانشجویان و گروه‌هایی که از بیرون می آمدند تبلیغ و فعالیت می شد. نقل یک خاطره شاید خالی از فایده نباشد: یک بار من در تاکسی نشسته بودم و یک آقای با تیپ هیپی‌ها راننده تاکسی بود و شروع کرده بود به اسلام و انقلاب فحاشی کردن - این کار شکرگری بود که مسئولین وقت هم در تلویزیون مطرح کردند که CIA تعدادی راننده تاکسی و افراد مختلف را برای این کار اجیر کرده است - آن فرد باران دشنام و تهمت را بر سر امام و انقلاب و اسلام می ریخت. یکی از روزهایی که فضای دانشگاه خیلی متشنج و همراه با درگیری بود و گروه‌های محارب با نظام اعلام راهپیمایی کرده بودند، من همین فرد را دیدم که در حیاط دانشگاه نشسته است و منتظر شروع راهپیمایی است. این

**چه سالی وارد دانشگاه تهران شدید؟**  
من ورودی ۲۵ مهر ۵۸ در دانشگاه تهران رشته علوم سیاسی هستم. ۴ سال دبیرستان را در خانه خوانده بودم. وارد دانشگاه شدم و فکر می کردم حالا که انقلاب شده است حتماً علوم سیاسی در خدمت اسلام و انقلاب است. ولی وارد فضایی شدیم که آنچه در آن وجود نداشت علم و انقلاب بود و می توان گفت که اصلاً کمترین همراهی با مردم در آن دیده نمی شد؛ بویژه آنکه ما در آنجا تقابل با اسلام و انقلاب و مردم را دیدیم. انگار که فقط یک کانون فساد در این مملکت وجود داشت و آن هم دانشگاه است، بخصوص دانشگاه تهران که مرکزیتی برای همه فتنه‌گرهای فکری، عملی و حتی نظامی بود. خوب من وارد این فضا شدم، ولی می دیدم که در همین دانشکده حقوق دانشگاه تهران - که فکر می کنم مرکز فتنه و فساد از ابتدا تا اکنون همین جا بوده است - چادرهایی برای فدائیان خلق و کمک به گروه‌های تجزیه طلب کردستان و ترم کن صحرا برپا شده بود. البته جرأت این اقدام در جامعه وجود نداشت و تنها در دانشگاه چنین اقداماتی انجام می گرفت.

**رئیس دانشکده و دانشگاه در آن زمان چه کسانی بودند؟**  
رئیس یا سرپرست دانشکده در آن زمان آقای دکتر عراقی بود. البته ایشان با گروه‌ها همراه نبودند ولی فضای دانشگاه از کنترل خارج بود. خیلی از افراد حاضر در دانشگاه اصلاً دانشجوی نبودند. هم از لحاظ سنی مشخص بودند و هم از لحاظ رفتاری! معلوم بود از تروریست‌های مناطق دوردست ایران هستند ولی در دانشگاه آشکارا نوشته بودند کمک برای فلان نقطه ایران که همه اخبار کشتن مردم و سپاه را توسط گروه‌ها در آنجا می شنیدند. آرم فدائیان خلق و منافقین همه جا بود. همه گروه‌ها هم از فدائیان خلق گرفته تا پیکار و منافقین در دانشگاه دفتر داشتند. من تعجب کردم که چطور در بیرون دانشگاه همه مردم دنبال اسلام و انقلاب هستند و جان و خون می دهند، چون در آن زمان هنوز ساواکی‌ها پراکنده بودند و اخبار می رسید که شب‌ها سوار بر ماشین به مردم و مساجد حمله می کنند. ولی دانشگاه تهران بخصوص دانشکده حقوق مرکز فساد است و این اقدامات علیه نظام آشکارا انجام می شود.

**وضعیت انجمن اسلامی در این زمان چگونه بود؟**  
یکی انجمن دانشجویان مسلمان بود که متعلق به منافقین بود و دیگری هم همین انجمن اسلامی بود. من وقتی فضا را دیدم به طور کلی فاتحه دانشگاه را خواندم یعنی تصور کردم هیچ بچه مسلمانی - مسلمان به معنای مسلمان همراه با انقلاب

من به عنوان کسی که از تابستان ۵۹ فعال و ناظر بوده‌ام و درون این تشکیلات بوده‌ام و عضو شورای مرکزی بوده‌ام (و) سال ۶۵-۶۶ فارغ التحصیل شده‌ام. هیچ دگرذیبی نمی بینم آنچه امروز می بینم همان است که سال ۵۹ دیده‌ام. تنها تفاوت این بود که آن زمان اخلاق خیلی رعایت می شد و بعدها دیگر رعایت نشد!

جنبش دانشجویی

از شرفی زدگی و غریب زدگی تا انقلاب اسلامی



اسلامیت که بماند فکر می‌کنم اکثر فضای دانشگاه و تفکر اساتید هنوز همان است. حتی خیلی از کسانی که به نام مسلمان در دانشگاه هستند.

### ❗ آن زمان سر کلاس بین اساتید و دانشجویان بحث می‌شد یا اقتدر فضای ضدانقلاب بین دانشجویان غالب بود که چنین مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتاد؟

مدام بحث بود و اصلا درسی وجود نداشت. آن زمان که بحث می‌کردید می‌دیدید هیچ حرفی جز تیر روزنامه‌ها و مطالب و فضای القا شده توسط آنها در فضای دانشجویی نیست. در زمان دوم خرداد هم همین‌طور بود و الان هم همین‌است. آن زمان دانشجویان مخالف نظام با استاد هماهنگ بودند، یک سری می‌کردم وقتی وارد زمین چمن دانشگاه می‌شدید می‌دیدید افراد معمولی، دانش‌آموز و کسبه خیلی خوب و قوی با مخالفین بحث می‌کردند و دلیل می‌آوردند و آنها را رد می‌کردند ولی آن فردی که به اسم دانشجو سر کلاس نشسته بود یا آگاهی نداشت یا جرأت بیان حرف و مطلب خود را نداشت. این فضا برای اسلام و انقلاب خیلی فضای غریبی بود. آدم گاهی فکر می‌کرد که از فضای دانشگاه فرار بکند و بیاید در بین مردم در خیابان‌ها و مساجد.

### ❗ امروزه طیف افراد خاکستری و بی تفاوت اکثریت فضای دانشگاه را تشکیل می‌دهد. آیا آن زمان هم فضا اینگونه بود یا نه؟

نه برعکس بود. فعالین سیاسی در اکثریت بودند و ما خیلی کم افراد بی تفاوت داشتیم. مثلا در دانشکده یک خانم بی‌حجابی داشتیم که سلطنت‌طلب بود ولی نسبت به همه چیز بی تفاوت بود و وضع ظاهر و آرایشش طوری بود که انگشت‌نمای طرف می‌شد. این افرادی بی تفاوت خیلی کم بودند و اکثر دانشجویان فعالیت سیاسی داشتند که البته کفه ضدانقلاب سنگین‌تر بود. بعد از انقلاب فرهنگی ما فهمیدیم که خیلی از افراد حزب‌اللهی هستند ولی جرأت ابراز نظر و درگیری را نداشتند. چون ضدانقلاب‌ها هم خیلی خشن بودند، حتی آدم کشی می‌کردند و خیلی توهین می‌کردند. گاهی در بحث به مقدسات توهین می‌کردند که اصلا آدم بشیمان می‌شد از حرف زدن.

❗ ۱۶ خرداد چطور بود در سال ۵۸؟  
خبر خاصی نبود، چون هر روز ۱۶ آذر بود. هر روز آدم‌های ناشناخته‌ای در دانشگاه بودند و درگیری بود. اقتدر آنها کوتاه فکر و بی‌مطالعه بودند که یک روز در دانشکده یک اعلامیه‌ای روی دیوار زده بودند با امضای زنان مومکرات و در آن اعتراض کرده بودند که چرا قانون اساسی حق طلاق را به مرد داده است. در حالی که قانون اساسی قانون مادر است و دادن حق طلاق به زن یا مرد کار قانون اساسی نیست. من رفتم در انجمن اسلامی که مطرح کنیم این اعلامیه و کاغذ را بکنیم که مبدا باعث فریب بچه‌ها بشود، دیدم چند دختر و پسر که هنوز هم از دوستان ما هستند نشسته‌اند و خودشان هم موافقت و دارند تدارک می‌بینند که روز راهپیمایی بروند و شرکت کنند. گفتیم من آمده بودم اعتراض کنم، گفتند: نه، چرا می‌خواهند حق طلاق را به آقایان بدهند؟ نباید این‌طور باشد. گفتیم مسئله من این است که این نکته اصلا به قانون اساسی ربط ندارد. آنها قبول نکردند و من هم از دفتر آمدم بیرون. این افرادی که می‌گویم ورودی‌های ۵۷-۵۶ بودند یعنی مثل من تازه وارد به دانشگاه نبودند ولی گرفتار یک جو سیاسی شدند و تحت تأثیر قرار گرفتند که البته آخر هم نفهمیدیم آن راهپیمایی برگزار شد یا نه؟

### ❗ فعالیت شما به‌طور رسمی در انجمن اسلامی دانشکده حقوق از چه زمانی شروع شد؟

در تابستان ۵۹ که در اردیبهشت همان سال دانشگاه‌ها تعطیل شده بود، مسئولین انجمن دانشکده که ورودی‌های قبل از انقلاب بودند به من اطلاع دادند که مرا به عنوان نماینده دانشکده حقوق به شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه فرستاده‌اند. البته من هیچ‌وقت عضو نشدم یعنی این‌طور که بروم و ثبت‌نام کنم نبود. فعالیت من تا هفت تیر ۶۰ ادامه داشت. به خاطر جو مسمومی که در انجمن مرکزی دیده بودم و مخالفت‌هایی که با شهید بهشتی می‌شد آمدم بیرون که آن زمان یک مرتبه‌ای برای شهید بهشتی نوشتم و در آن استغافی خودم را اعلام کردم و عین این جمله را

در جمع حدوداً ۲۰ نفرشان گفتم که: این بمب را در انجمن‌های اسلامی دانشگاه آماده کردند و کلاهی فقط آن را منفجر کرد. یعنی شما فضای مورد نظر آنها را علیه روحانیت و تشیع آماده کردید که این کار انجام شد فضای انجمن اسلامی خیلی بد بود. من در انجمن دانشکده حقوق زیاد کار نمی‌کردم. فعالیت مستقل می‌کردم و آنها مرا می‌شناختند. چند بار هم که با آنها برخورد داشتیم فکرتشان را نپسندیدم. یعنی من ارتباط تشکیلاتی با انجمن دانشکده نداشتم.

### ❗ این فعالیت مستقل یعنی چه؟

من وارد دانشکده می‌شدم و می‌دیدم فداان خلق یا پیکار یا منافقین گروهی را جمع کرده و دارند سخنرانی می‌کنند و باز هم فضای تبلیغ علیه نظام را با عکس‌های مونتاژ شده و شایعات و دروغ رواج می‌دهند وارد جمع آنها می‌شدم و آن سخنران را به سؤال می‌کشیدم و با سؤالات و استدلال‌هایی که می‌کردم مسئله باز و حل می‌شد و جمع تقریباً متلاشی می‌شد. در فضای دانشگاه هم همین کار را می‌کردم. یک بار جلوی در مسجد دانشگاه عدای از مارکسیست‌ها با آن تیپ و سیبل‌های مخصوصشان داشتند بحث می‌کردند و علیه اسلام صحبت می‌کردند؛ با همان روش و منطق و دانش از سنن و سالشان هم مشخص بود که دانشجوی نیستند. همه هم ایستاده بودند ولی کسی بحث نمی‌کرد. معمولاً آن زمان از طرف موافقان اسلام و انقلاب خانم‌ها جلو نمی‌آمدند که بحث کنند ولی در گروه‌های محارب میلیون زن وجود داشت. من رفتم از آن فرد دو، سه سؤال کردم که بکی، دو تا را جواب داد و سؤالات بعدی را که نتوانست جواب بدهد، رو کرد به جمعیت و گفت این خانم همه جا در دانشگاه می‌آید و جمع ما را به هم می‌ریزد. گفتیم من چطور به هم می‌ریزم؟ درگیر که نمی‌شوم، سؤال می‌کنم و شما نمی‌توانید جواب بدهید و جو به هم می‌ریزد. این نوع فعالیت من بود، چون انجمن به این شکل فعالیت نمی‌کرد.

### ❗ نقاط ضعف انجمن دانشگاه تهران در آن زمان چه بود؟

وقتی به من گفتند که عضو شورای انجمن دانشگاه هستی، من که تا آن موقع این جور جمع‌ها را ندیده بودم فکر می‌کردم اینجا دیگر یک جمع خالص است. اما زمانی که وارد شدم دیدم آنجا هم دست کمی از بیرون ندارد. اسمش انجمن اسلامی است و بچه‌ها همه مسلمان‌اند و از نظر اخلاقی چه خانم‌ها و آقایان خوب بودند ولی تفکر همان تیپ روشنفکرانه بود. اولین مسئله‌شان مخالفت با روحانیت اصل بود. شهید بهشتی را سرماهدار می‌خواندند. یادم هست یکی از افرادی که زندگی سیاسی قبل از انقلاب بود و سن بیشتری نسبت به سایرین داشت و به همین دلیل از او حرف شنوی داشتند و سمت ریاست در انجمن را برای خود تخصیص داده بود، یکی از تندترین افراد در مخالفت با شهید بهشتی بود که بعدها فهمیدیم عضو سازمان مجاهدین انقلاب است. دیگران هم گرایش عجیبی به سازمان مجاهدین داشتند. چیزی که من در آنجا دیدم علاقه به شخصیت کاربزماتیک امام بود نه اعتقاد به ایشان. ولایت فقیه که اصلا مورد قبول نبود و علاقه به امام بود. گرایش‌ها سخت به مجاهدین انقلاب وجود داشت. به دلیل زاویه‌ای که با دیدگاه انقلاب داشتند و گرنه جان‌بازی نداشتند.

### ❗ سازمان مجاهدین در آن سال‌ها چند طیف بودند. این گرایش از همان ابتدا در انجمن وجود داشت یا پس از اختلافات سازمان پدید آمد؟

نه آنچه در انجمن بود، همین گرایش به تفکر بهزاد نبوی بود. یادم هست برای ریاست جمهوری شهید رجایی، آن زمان انجمن‌ها چون خیلی به خودشان بهما می‌دادند و برای مطرح کردن تحکیم و وحدت در جامعه، اعلام کردند بین رجایی، بهزاد نبوی و پرورش یک نظر خواهی بشود که تحکیم براساس نظراتی که از تمام انجمن‌های اسلامی می‌گیرد کندید مورد نظر خود را اعلام کنند. آن دو، سه نفری که سن بالاتر بودند چند توهین به شهید رجایی به دلیل لیاقت و شخصیت کردند و گفتند بهزاد نبوی، پرورش هم که اصلا قابل طرح نبود.

### ❗ آن زمان با خود نبوی هم ارتباط تشکیلاتی داشتند یا نه؟ چون الان بین انجمن تهران و سازمان مجاهدین این ارتباط وجود دارد؟

بله! آن یکی دو نفری که می‌گویم خودشان را رئیس کرده بودند در حالی که در قانون رئیس وجود نداشت ارتباط

داشتند و خط می‌دادند. خود تحکیم هم یک خط تندی داشت که بعدها دیدیم خط سازمان مجاهدین است. بسیار ضدحزب جمهوری بودند در صورتی که در آرشو روزنامه‌ها بگردید اطلاعات‌های راهپیمایی و سایر مسائل را در حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب با هم صادر می‌کردند، اما همه می‌دانستند درون سازمان مجاهدین یک گرایش تند و خطرناکی هست که همان گرایشی بود که در انجمن پیاده می‌شد. یادم هست یکبار گفتند که برای ارتباط با احزاب بیرون از دانشگاه اقدام کنیم و قرار شد برای هر حزب یا سازمان یک گروه ۲ نفره بروند. من و آقای حسن امامی که الان معاون وزیر بهداشت هستند قرار شد با سازمان مجاهدین ارتباط بگیریم. می‌دانستند که من به آنها گرایش ندارم. حدس می‌زنم که می‌خواستند مرا ارشاد کنند که من خودم با آنها صحبت کنم و از این حرف‌ها، خیلی جالب است به نظر من این سازمان همان زمان یک سازمانی مثل مجاهدین خلق بود. چون در جای مثل پارکینگ اجناس اسقاطی با ما قرار می‌گذاشتند و من واقعا می‌ترسیدم. هر بار دمدم می‌ایستادم آقای امامی بیاید و با هم برویم داخل. در وسط فضای آنجا صندلی می‌گذاشتند و یک فردی با اسم مستعار مصطفی می‌آمد با موهایی مدل آن زمان وز کرده و صحبت می‌کرد. و من نمی‌دانم چرا همیشه از نوع این ارتباط وحشت سیاسی داشتم یا اینکه من آدم خیلی جسور و گستاخی بودم. این فرد یک کلمه از مسائل سازمان هم حرف نمی‌زد. در حالی که مأموریت ما این بود که برویم از این‌ها خط‌مشی و رهنمود بگیریم. فقط با یک قیافه به تعبیر من وحشتناکی می‌نشست و سعی داشت ما را تخلیه بکند. ۲ نفر هم برای حزب جمهوری فرستاده بودند ولی در جلساتی که برای گزارش‌ها داشتیم کاملا معلوم بود که از آنها نظر نمی‌خواهند و فقط حرف‌های ما با برادر مصطفی مهم بود. خوب از همان اول برای آدمی مثل من معلوم بود که این‌ها یک سازمان معمولی که می‌خواهد در راستای نظام کار بکند، نیستند. چون این چه طرز برخوردی است؟ ما که انجمن اسلامی بودیم و آنها هم که یک گروه مشخص و قانونی بودند، یعنی تفکر غالب چنین تفکری بود. در بحث‌هایی که آن زمان در انجمن راجع به ولایت فقیه داشتیم، تندی‌های مخالفت آن طرف و تندی‌های دفاع امثال من، مثل بحث‌هایی است که از زمان خاتمی به بعد در روزنامه‌ها نوشتند. یعنی آن زمان که مردم با اعتقاد به ولایت فقیه در خیابان‌ها شعار می‌دادند و جدواری می‌کردند، فضا در انجمن اسلامی وابسته به تحکیم وحدت این گونه بود. من بارها گفته‌ام که برخی آقایان بودند که می‌آمدند به من می‌گفتند ما حرف‌های تو را قبول داریم ولی خودمان نمی‌توانیم این‌طور بحث بکنیم، البته نادر بودند یا مثلا در برخی رأی‌گیری‌ها پیش می‌آمد که نظر من رأی می‌آورد، ولی در فضای رسمی و مستقیم انجمن جرأت ابراز نظر نداشتند. نکته مهم این است که افرادی که خط می‌دادند و وابسته به همین تفکر منحرف و انتقادی مجاهدین انقلاب بودند چنان خشن و دیکتاتورانه نظراتشان را مطرح می‌کردند که بچه‌های تازه وارد جرأت نمی‌کردند اگر نظر مخالفی دارند آن را ابراز کنند.

❗ به نظر شما می‌توان گفت خطی که انجمن تهران داشته با یک واسطه به تفکر اصلی نهضت آزادی می‌رسد؟  
بله! همان آقای می‌گویم مدیریت اصلی را خودسرانه به عهده گرفته بود. مباحث و دیدگاه‌های نهضت آزادی را مطرح می‌کرد. البته ارتباط با امریکا را نه چون به هر حال جو دانشجویی خیلی مخالف این قضیه بود، ولی هر کس که سیاسی بود می‌دانست که (۱) خط باند منتظری و مهدی هاشمی که من می‌دیدم آقای را که از بچه‌های انجمن بود می‌آمد با تلفن انجمن زنگ می‌زد به قم و از هادی هاشمی خط می‌گرفت و با آقا هادی! آقا هادی! گفتن و طرح پرسش و درخواست جواب از دفتر منتظری و داماد او هادی هاشمی خط می‌گرفت (۲) گرایش به نهضت آزادی در تفکر و بعد فرهنگی، نه ارتباط با امریکا چون امام بشدت مخالفت می‌کردند.

❗ نظر و تحلیلی وجود دارد که معتقد است تحول و دگردیسی انجمن تهران از دهه ۷۰ شکل گرفته و آغاز شده است. پس به نظر شما می‌توان گفت این حرف اشتباه است و انحراف فعلی انجمن تهران ریشه در انحرافات آن زمان مثل ارتباط با خط فکری مهدی هاشمی و وابستگی

اطلاعه‌های راهپیمایی و سایر مسائل را در حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب با هم صادر می‌کردند، اما همه می‌دانستند درون سازمان مجاهدین یک گرایش تند و خطرناکی هست که همان گرایشی بود که در انجمن پیاده می‌شد.

## چشمتی‌های خردی

## از شرین زدگی و خرب زدگی تا انقلاب اسلامی



## فصل اول انقلاب اول



### فکری به نهضت آزادی دارد؟

من به عنوان کسی که از تابستان ۵۹ فعال و ناظر بوده‌ام و درون این تشکیلات بوده‌ام و عضو شورای مرکزی بوده‌ام (و سال ۶۵-۶۶ فارغ‌التحصیل شده‌ام)، هیچ دگردیسی نمی‌بینم، آنچه امروز می‌بینم همان است که سال ۵۹ دیده‌ام، تنها تفاوت این بود که آن زمان اخلاق خیلی رعایت می‌شد و بعدها دیگر رعایت نشد!

### به طور مصداقی بیان کنید.

در ارتباط دختران و پسران آن زمان ضوابط اسلامی اجرا می‌شد. حجاب خیلی کامل بود و هم دختران و هم پسران رعایت می‌کردند.

### گفتید زمانی که وارد شدید، بچه‌های انجمن حجاب خوبی نداشتند؟

آن متعلق به زمان قبل از انقلاب فرهنگی است. و مربوط به یکی دو نفر بود، آن هم انجمن دانشکده، نه دانشگاه! خلاصه این که با این که همین تفکر ضدولایت فقیه را داشتند ولی از نظر اخلاقی خیلی خوب بود. همین آقای صفاریان که در نظر به تساوی زن و مرد معتقد بودند اصرار داشتند در جلساتی که شب‌ها و دیروقت تشکیل می‌شود خانم‌ها نیایند بهتر است. چون برای برگشتن مشکل است. حتی یک بار شنیدم که چون نسبتاً سن بالایی داشتند دخترهای خوابگاهی را که در جلسه شرکت داشتند، یعنی تعهد اخلاقی داشتند به خوابگاه رسانده‌اند یعنی تفاوتش همین است و نقطه امتیاز آن زمان همین نکته بود ولی تفکروشان ادامه تفکر قبلی است و هیچ دگردیسی نمی‌بینم. در سال‌های بعد هم که من دانشجو نبودم... و ما می‌دیدیم که کارهای دانشگاه همان تفکر حاکم است یا مثلاً در انتخابات دور چهارم مجلس که پس از رحلت امام بود تحکیم وحدت و سازمان مجاهدین در اطلاعیه‌های درخواست ناظر بین‌المللی کردند. این دیگر فاجعه بود. اطلاعیه دادند که مثلاً ما چون مجریان انتخابات را صلاح نمی‌دانیم، یا به سلامت انتخابات اعتماد نداریم درخواست ناظر بین‌المللی داریم. طبق معمول این‌ها همیشه برای این که زودتر از شکستشان پیشگیری کنند این حرف را زدند. این برای ما فاجعه بود که بیگانه پرستی‌شان انقدر است که می‌خواهند مملکت را دست ناظران امریکایی بدهند. برای آدمی مثل من هیچ تغییری در تفکر این گروه‌ها ایجاد نشده است.

### یکی از مهم‌ترین اتفاقات سال ۵۹، واقعه ۱۴ اسفند بود. راجع به آن برهه زمانی در آن روز اگر مطلبی دارید، بیان کنید

پیش از پاسخ باید دید فضای دانشگاهی و دانشجویی چه نسبتی با انقلاب و اسلام داشت؟ زیرا اگر یکی از دانشجویان در تظاهرات مردمی در دفاع از انقلاب شرکت می‌کرد، مورد توبیخ و طرد قرار می‌گرفت. یعنی فضا اینطوری بود. مثلاً اگر قضیه ۱۴ اسفند پیش می‌آید و یک دانشجوی حزب‌اللهی بین مردم بوده که رفته‌اند در دفاع از اسلام و علیه بنی‌صدر شعار داده‌اند، او در انجمن طرد و توبیخ و بایکوت می‌شد انگار که کار بدی کرده است. من یاد نمی‌توانم بیکار بچه‌های انجمن در درگیری با گروهک‌ها و آن فداکاری‌های مردم و تظاهراتی که برای انقلاب و اسلام کردند، شرکت کنند. و اگر همچنین امری واقع شده، هیچ‌گونه بروزی نداشته، یعنی فضا اجازه بروز نمی‌داده است. خود من به عنوان یک مسلمان و نه یک دانشجو که روز ۱۴ اسفند رفته از قبل از شروع برنامه تا آخرین لحظات درگیری حضور داشتم. وقتی در اولین جلسه انجمن بعد از ۱۴ اسفند شرکت کردم و گفتم که در واقعه آن روز بودم. نمی‌دانم احترام را داشتند یا جرأت و جرات‌ست به آنها اجازه نداد که توبیخ‌کننده ولی مسئولان چنان با شرمندگی گوش می‌دادند و سرشان پایین بود که دیگر کسی جرأت نکند در این کارها شرکت کند. به این معنا که نه تنها افتخار نبود که برای نظام و انقلاب بروی با گروه محارب مقابله بکنی، بلکه شرمندگی داشت. آدمی مثل من جرأت می‌کرد که برود و فضا را بشکند ولی بقیه اصلاً این طور نبودند. قانون نانوشته بود که همراهی دانشجویان عضو تحکیم وحدت با انقلاب ممنوع!

### پس الان وضعیت خیلی بهتر است! به هر حال یک بسیج دانشجویی وجود دارد!

بله. من الان فضا را از این طرف خیلی بهتر می‌بینم. هر چند که باز هم بسیج دانشجویی و بچه حزب‌اللهی را نسبت به بیرون

دانشگاه کم کارتر می‌بینم. ولی نسبت به آن زمان خیلی بهتر است. یعنی وقتی مقام معظم رهبری می‌روند دانشگاه و آنجور با افتخار از ایشان استقبال می‌شود. این با شرمندگی آن زمان که شما بروی در دفاع از نظام اسلامی در مبارزه با دشمن برخورد بکنی قابل مقایسه نیست. یا مثلاً روز ۳۰ خرداد ۶۰ که درگیری عظیم منافقین با مردم بود، ما در دفتر انجمن بودیم. در ضلع شمال غربی میدان انقلاب ساختمان چهارم بود. یک نفر آمد و خبر داد که شهر شلوغ است و منافقین ریخته‌اند بیرون. شب جلسه تعطیل شد و من طبق معمول جنا شدم و رفتم. بعضی از بچه حزب‌اللهی‌ها را دیدم که آمدند. از جمله دکتر الهام که آن زمان نماینده رشته حقوق بودند و من نماینده علوم سیاسی یا آقای احتشامی ولی دیدم آقایان که گرایش چپ داشتند بالای پل ایستاده بودند و به مردم نگاه می‌کنند و پوزخند می‌زنند. اتفاقاً جالب است که خانم یکی از آنها که همراه من بود با تأسف گفت: رجعی ببین! او آقای ماست ولی چون قبول ندارد ببین چه جوروی دارد پوزخند می‌زند. این خانم خودش هم چپ بود ولی نه در آن حد که الان که منافقین ریخته‌اند و دارند کشتار می‌کنند باهاشان مقابله نکنند. این فضا بود. در ۱۴ اسفند هم از آنها حضوری ندیدیم. در تظاهرات هم می‌دیدیم که افراد شاخص انجمن کنار خیابان بین تماشاچی‌ها ایستاده بودند. یعنی همراهی با این جمعیت انقلاب نمی‌کردند. اینها را من واقعاً به چشم خودم دیدم که مربوط به سال‌های ۶۰ و ۵۹ است. من وقتی پس از فاجعه ۷ تیر آن مرتبه را خواندم، که سال بعد در سالگرد ۷ تیر روزنامه جمهوری با سانسور قسمت‌هایی که در آن خیلی از شهید بهشتی دفاع کرده بودم چاپ کرد. قبل از شروع جلسه ما در نمازخانه با خواهران بودیم. همان خانمی که می‌گفتم شوهرش چپ بود از کسانی بودند که خیلی علیه حزب جمهوری و شهید بهشتی بودند.

این‌ها با شاکله روحانیت مخالف بودند چون در حزب جمهوری هم روحانیت وجود داشت مخالفت می‌کردند. آن خانم با گریه به من گفت: به محض این که اعلام شد حزب منفجر شده، من گفتم خوش به حال خانم رجعی که اینقدر از بهشتی دفاع کرد و ما چه چیزهایی که به بهشتی نکتیم. وقتی هم وارد جلسه که تقریباً ۲۰ نفر بودند، شدیم. فضای جلسه فضای ماتم بود. یعنی آدم در بچه‌های کم سن اظهار ندامت می‌دید که فریب خورده بودند و علیه روحانیت و شهید بهشتی حرف زده بودند. انگار کمی طلبکاری هم در برخی رؤسا بود که من با مرتبه‌ای که خواندم این فضا را شکستم.

### محتوای متن شما چه بود؟

یک قطعه ادبی بود که شخصیت شهیدبهشتی و جایگاه او در انقلاب را توصیف کرده بود. فضا این طور بود و من امیدوار بودم این ضربه که واقعاً جامعه را عوض و خیلی‌ها را پشیمان کرد اینها را هم پشیمان کند. حالا درست است که دیگر در جلسات نزدیک من هم بودم و دیدم که نه، هیچ پشیمانی ندارند. اسم عوض شد. ولی تفکر همان تفکر ضدیت با روحانیت اصیل. اما شخصیت‌های اصیل نه! آقای هاشمی رفسنجانی هم برای اینها بسیار مورد احترام بود. ولی آقای خصوصاً نه، ضدیت خاصی با ایشان داشتند. این را من بارها گفته‌ام و همسرم هم گفته است. علیه من اعتراضی که کردند گفتند رجعی پیش‌دوری می‌کند تا ما می‌گوییم «خ»، فکر می‌کنند می‌خواهیم بگوییم خامنه‌ای و اعتراض کنیم. در صورتی که واقعاً اینطور نبود. فحاشی می‌کردند، استدلال‌های پوچ می‌کردند و رد می‌کردند.

### این درست است که آقای الهام به خاطر طرفداری از شهید بهشتی و حزب جمهوری شلاق هم می‌خورند؟ درست؟

بله! آقای الهام و تعدادی از دانشجویان عضو حزب جمهوری بودند و برخلاف من جلسات حزب را شرکت می‌کردند. البته من در یکی از جلسات دانشجویی حزب در ۱۲ رجب به عنوان مهمان سخنرانی کرده‌ام. بچه‌های طرفدار سازمان مجاهدین در دانشگاه هم این را می‌دانستند و یک حساسیت عجیبی داشتند. کلاً به کسانی که روحانیت را قبول داشتند این حساسیت وجود داشت. بزرگترین انگ‌اشم هم انجمن حجتیه بود، مثل امروز به محض این که شما اسم روحانیت می‌آوردی و خلاف آنها حرف می‌زدی فوراً می‌گفتند فلانی انجمن حجتیه‌ای است. یادم هست

یکی از کسانی که حالا خط عوض کرده‌اند و در جناح راست هستند ظاهراً جلساتی داشته‌اند که در آن قرار گذاشته بودند که رجعی را افشا کنیم که مثلاً حجتیه‌ای است یا عضو حزب جمهوری. اینها آمدند گفتند امروز بنا بر این شده هر کس بیان کند عضو چه حزب و گروهی است. بعد که دیدند همه ساکت‌اند یکی از آنها گفت مثلاً من فلانی از فلان دانشکده هستم. عضو سازمان مجاهدین انقلاب. مثلاً ایشان هم خواهر رجعی عضو حزب جمهوری یا انجمن حجتیه. گفتند خیالتان را راحت کنیم من روحانیون وارسته حزب جمهوری را قبول دارم ولی خود حزب را قبول ندارم و نه در عمرم انجمن حجتیه را دیده‌ام. یعنی این تفکر و فضایی که در واقع یک دیکتاتوری محض بود و تفتیش عقاید را به وجود می‌آوردند که کسی نتواند حرفی بزند. آقای الهام هم عقیده‌شان را بروز می‌دادند. اینها یکی قانونی گذاشتند که هر کسی در جلسات تأخیر داشته باشد شلاق می‌خورد. ابتدا جریمه مالی بود و بعداً این قانون را گذاشتند. من اصلاً از نفس عمل خیلی بدم آمد. همین‌هایی که الان اینقدر ضد خشونت هستند فکر کنید دوستش را شلاق بزنند. برخی‌ها مخالفت کردند ولی مخالفتشان به جایی نرسید. من خودم عدلی تأخیر کردم. حاضر نشدم شلاق بخورم و گفتم روش تان را قبول ندارم و جریمه مالی هم ندارم. زیرا تأخیر را بنا بر عقیده‌ای اعلام کردم که خلاف آن قرار بود در آن جلسه تصمیم‌گیری شود. گفتند این کارت شرعاً مشکل دارد. من گفتم: کار شما شرعاً مشکل دارد. آقای الهام آن زمان که در دادستانی شاغل بودند و دیر می‌رسیدند. می‌دیدیم بعضی افراد که می‌رسند مورد چشم‌پوشی قرار می‌گرفتند. ولی من خودم بارها دیدم که آقای الهام را وسط سالن نگه داشتند و با کمربند به کف دستشان می‌زدند. یادم هست چهره آن آقای که می‌زد را نگاه کردم با تمام وجود ضربه می‌زد.

### یعنی تأخیر بهانه بود؟

فکر می‌کنم این طور بود، چون با افراد دیگر ندیدم چنین برخوردی بشود. ولی یکی دو بار ایشان را دیدم که همان کسانی که در بحث تفکر در انجمن با ما اختلاف داشتند مسئول اجرای این شلاق‌زدن‌ها بودند.

### امثال تفکر شما و آقای الهام چند نفر دیگر در شورای مرکزی بودند؟

کسی که بخواد رسماً بگوید نبوده ولی کسانی که می‌آمدند به ما می‌گفتند ۲-۳ نفر دیگر بودند، یعنی مثلاً ۲۰ نفر، یک چهارم ما بودیم. حالا بگویم که اینها چقدر تحمل مخالف دارند و دموکراسی را قبول دارند. قرار شد در شورای مرکزی ۳ نفر برای شورای تحلیل سیاسی انتخاب شوند. افراد از خودمان معرفی می‌شدند. من و آقای الهام هم کاندید شدیم. رأی گرفتند و همان کسانی که جرأت نمی‌کردند حرف بزنند به ما رأی دادند و من و آقای الهام و یک نفر از طیف آنها انتخاب شدند. آن آقای که خودش را رئیس انجمن کرده بود گفت دیوار باید رأی‌گیری بشود و گفت شما می‌دانید به چه کسی رأی دادید و او چه خط فقری‌ای دارد؟ یعنی در جلسه خودشان هم رأی را قبول نداشتند وقتی بچه‌ها ایستادگی کردند گفت شما نفهمیدید به چه کسانی رأی دادید!

فضا این بود. تجربه‌ای که من داشتم و آنچه دیدم این است که این تشکل‌های دانشجویی از روز اول که ما دیدیم ابزار دست گروه‌های بیرونی بوده‌اند. یعنی هیچ وقت من ندیده‌ام که تشکل‌های دانشجویی مستقل باشند. همیشه وابسته به افکار منحرف بودند. یک دوره دیگر دیوار من را به شورای انجمن، فرستادند. جالب است همان زمان که ما بودیم شورا کاری به نمایندگان منتخب دانشکده‌ها نداشت. آن فردی که به عنوان نماینده انتخاب می‌شد در اولین جلسه می‌آمد و معرفی می‌شد. دفعه دوم که من رفته در شورا کسی از افراد سابق نبود. مسئول وقت انجمن دانشگاه گفت: شما از طرف ما تأیید صلاحیت نشده‌اید و حق ندارید بیایید. گفتم: تأیید صلاحیت چیست؟ گفتند نمی‌شود هر دانشکده‌ای نماینده‌اش را بفرستد باید او را به ما معرفی کند تا تأیید صلاحیت بشود. من آمدم بیرون و در راهرو به آقای روح‌الامینی گفتم واقعاً چنین قانونی در انجمن هست؟ گفتند نه! گفتم پس چرا آنجا که مطرح شد شما حرفی نزدید؟ یا خنده گفتند: شما خانم رجعی هستی و استنهاد هستی. مطالبات عدالتخواهانه و ضدسرمایه‌داری را مطرح می‌کرد. در این

## فصل اول انقلاب اول

زمان مثلاً ثروت اندوزی برخی از شخصیت‌های نظام همیشه مورد اعتراض اینها بود. بحث دانشگاه آزاد و رابطه با آمریکا هم توسط چپ‌ها مطرح می‌شد که مورد قبول ما هم بود. خودشان می‌گفتند رجبی در بسیاری از مسائل با ما همراه است. پس از این که من را در انجمن نپذیرفتند ارتباط آنجانی نداشتم تا آن که سال ۶۴ برای شورای انجمن دانشکده حقوق که آن زمان کاملاً دست چپ‌ها بود رأی گیری شد و من کاندید شدم ولی خودشان گفتند که در طیف فکری هم بودیم اما با دیدگاه‌های من بر سر برخی مسائل مثل شریعتی اختلاف داشتند رفته بودند و از خانم‌ها خواهش کرده بودند که کلاً به من رأی ندهند. به

عنوان عضو علی‌البدل شورای مرکزی دانشکده انتخاب شدم. آن زمان دیدم که اکثریت اینها وابسته به طیف مهدی هاشمی هستند. آن ماجرای که در دانشکده به وجود آمد که باند مهدی هاشمی آمدند در دانشگاه و با آقای اصلاحی درگیر شدند آن زمان سال ۵۹ آنها هیچ حیثیتی برای مرجعیت قائل نبودند. آیت‌الله گلپایگانی در انجمن دانشگاه با توهین اسم می‌بردند که بعد از چندبار دفاع من مجبور به عقب‌نشینی شدند. یعنی می‌خواهم بگویم اینها به بهانه شریعتمداری به ارکان حمله می‌کردند. سال ۶۴-۶۵ آمدم در شورای دانشکده دیدم آن خط فکری خیلی پررنگ‌تر شده و آشکارتر از باند مهدی هاشمی دفاع می‌کنند. پس از تهاجم باند مهدی هاشمی به دانشکده تحت عنوان برپایی سمینار نفت در شورای انجمن بحث پر تشنجی برپا شد. در همین بحث چند نفر از آقایان اینها داد می‌زدند که به مرجعیت و به آیت‌الله منتظری اهانت شده است. ما براساس تصمیم قبلی قرار بود اسم منتظری را مطرح نکنیم تا بهانه بیشتر به دست چپ‌ها داده نشود. من گفتم مسئله منتظری نیست، مهدی هاشمی است. دیدم که دست‌بردار نیستند و مدام تکرار می‌کنند به مرجعیت اهانت شده است، یعنی به آقای منتظری. آخرش من کوبیدم روی میز و گفتم همان منتظری که شما می‌گویید مرجع است، خودش هم حامی آدمکش است و دستور قتل شمس‌آبادی زیر چتر او صادر شده. آنها دیگر ساکت شدند. اما گفتند قائم‌مقام رهبری است گفتم بزودی معلوم می‌شود او چه قائم‌مقامی برای رهبری است. یعنی خط و تفکر همین بوده است ولی آدم‌ها عوض می‌شدند.

### ماجرای محروم شدن چه بود؟

مجموعه‌هایی مثل تحکیم وحدت واقعاً در همه زمینه‌های دانشگاه دیکتاتور بودند و فقط یک شکل نبودند که بروند کار سیاسی- فرهنگی کنند. استاد را اخراج می‌کردند ولی استادی را که خودشان می‌خواستند شد الزام کسی که ضد نظام بود. من یک بار سال ۶۴-۶۵ رفته پیش آقای رحیم صالحی که چپ بودند در جهاد ولی ما فکر می‌کردیم نسبت به نظام درمندی دارند. شروع کردم به صحبت راجع به وضع اساتید دانشکده حقوق و گرایش‌ها ضد انقلابی‌شان صحبت کردم. ایشان گفتند مگر شما و آقای اصلاحی و آقای الهام آنجا نیستید. گفتیم چرا ولی کار دست ما نیست کار دست چپ‌ها است. یعنی همین‌ها که الان می‌گویند قیام‌بانه برخورد نکنید، آن زمان همه کارها دستشان بود. خودشان تأیید و رد صلاحیت می‌کردند و استاد می‌آوردند. سال ۶۵ فارغ‌التحصیل شدم در مدتی که اهواز بودیم در سال ۶۷ کنکور ارشد دادم شنیدم برای تحقیق پیش آقایان رفته بودند. بعد که اسامی اعلام شد دیدم اسم من نیست. آن زمان هم آقای شکوری‌راد و طیفشان همه کاره بودند. با آقای دکتر داوری که در شورای عالی انقلاب فرهنگی بودند صحبت کردم و ایشان بعد از پیگیری به من گفتند شما با آنها درگیری سیاسی داشتید؟ گفتم بله، گفتند احتمالاً به همین خاطر ردتان کرده‌اند. بعد خودشان خاطر‌های از دخترشان گفتند که در دانشکده الهیات جناح چپ ردشان کرده‌اند. من رفته خدمت نماینده رهبری در دانشگاه، تا موضوع را گفتم، گفتند تو را بچه‌های چپ رد کرده‌اند. ایشان گفتند من رفتم پیش آنها و گفتم رجبی خودش گزینش دانشگاه و مورد مشورت است. در آن نامه‌ای که برای میرحسین موسوی (در زمان انتخابات ۸۸) نوشتم گفتم تو دیگر نگو سستار دار. این کار در زمان تو باب شد و جالب است که نه کمونیست‌ها محروم می‌شدند و نه بدحجابها. آن زمان آنها



قبول شدند ولی من ستاره‌دار شدم. یعنی این‌ها همواره آلت دست نیروهای سیاسی بیرون هستند.

### در صحبت‌ها اینها اشاره کردید که به اهواز رفته بودید. آن زمان دیگر با دانشگاه مر تبت نبودید؟

نخیر، درسم تمام شده بود و دکتر الهام هم کارشناسی ارشد می‌خواند ولی در جنگ بسیجی بود و من هم با ایشان بودم.

### پس بحثی که راجع به مافیای اساتید وجود دارد آن زمان هم بود و به نظر شما ادامه آن زمان است؟

بله، باندی در دانشکده به وجود آمد که بتدریج در علوم سیاسی و حقوق افرادی وارد شدند و الان فضا را در اختیار دارند و همان نظارت استصوابی را اینجا اعمال می‌کردند. یعنی هستند افرادی که همه شرایط علمی استاد شدن را دارند ولی به سختی می‌توانند از فیلتر آنها رد شوند. در یک مقطع برخی مسئولین به بهانه زیاد بودن درس‌ها، دروس اسلامی مثل معارف را حذف کردند. فکر می‌کنم اگر دانشکده به همان سبک طاغوتی و قبل باقی می‌ماند بهتر بود، چون مشخص بود که چه افراد طاغوتی و سلطنت‌طلب و کمونیستند و چه کسانی مسلمانند. اما الان یک التقاط پنهان و مافیایی به وجود آمده است.

### قضیه درگیری شما با حمید انصاری در دانشکده حقوق چیست؟

ایشان با ما ورودی ۵۸، یاد نمی‌رود تپیی که ایشان می‌زد تک بود. یعنی بین همه دانشکده نحوه پوشش و موی ایشان از کمونیست‌ها و مجاهدین خلق هم متفاوت بود. یکی دو بار سر کلاس می‌تانی علم سیاست دکتر ابوالحمید بلند شد و علیه روحانیون حزب جمهوری و شخص شهید بهشتی صحبت کرد. در آن فضای که کمونیست و منافقین بودند چنین صحبتی کرد. من فکر کردم کمونیست است. یک بار دیگر دکتر ابوالحمید گفت بیایید ثبت‌نام کنید و کنفرانس بدهید. آقای احمد جهان بزرگی که الان روحانی هستند راجع به ریشه‌شناسی پیوه صحبت کرد که در بحث‌اش ریشه‌های پیوهی بودن لنین و تروتسکی را مطرح کرد که مورد اعتراض شدید کمونیست‌ها قرار گرفت. یک کمونیست به نام پروین موسوی بود که زندانی قبل انقلاب بود، علیه حجاب و حقوق زن در اسلام صحبت کرد. به اسلام و قرآن فحاشی کرد و به شهید مطهری توهین کرد. در این فضا آقای حمید انصاری گفت: من می‌خواهم هفته بعد علیه حزب جمهوری کنفرانس بدهم. دکتر ابوالحمید گفت منابع چیست؟ آقای انصاری گفت: روزنامه انقلاب اسلامی که آقای ابوالحمید گفت من روزنامه را قبول ندارم. من منبع علمی می‌خواهم. خوب ما فکر می‌کردیم ایشان کمونیست است یا از التقاطی‌ها. یک بار فقط بلند شد از اسلام دفاع کرد و گفتیم پس حتماً از منافقین است، چون آنها آن زمان از اسلام حرف می‌زدند. یک بار در سالان دانشکده یک رفتاری از ایشان دیدم که به نظرم با شأن دانشجویی مغایر بود. صدایش کردم و به او گفتم من تو را نمی‌شناسم. با آن حرف‌هایی که راجع به بهشتی و حزب جمهوری می‌زدی، گفتم حتماً از کمونیست‌ها هستی، آن روز که دیدم از اسلام دفاع کردی فکر کردم از منافقین هستی، ولی امروز که این رفتار را از تو دیدم و این طرز پوشش‌ات را می‌بینم، فکر می‌کنم نه کمونیستی نه منافق. دانشجو نیستی و جالب است که ایشان بعد از انقلاب فرهنگی در دانشگاه دیده نشد.

### افرادی از این دست را باز هم به یاد دارید؟

شخص دیگری که الان مدیر مسئول یک روزنامه اصلاح‌طلب است با شلوار کردی می‌آمد دانشگاه و ما فکر می‌کردیم کرد هست و همیشه هم در گروه‌های مخالف نظام بود مثلاً همیشه

در دفتر انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان (متعلق به مجاهدین خلق) بود. یک بار هم در دفتر ما آمده بود که من به خانم‌های انجمن گفتم این آقای کرد که ما نیست، چرا آمده اینجا؟ گفتند ایشان کرد نیست چون آن زمان بعضی کردها برای ترویج قوم‌گرایی شلوار کردی می‌پوشیدند، یکبار دیدم که کردها برای مطرح کردن خود شلوار کردی به پا کرده بودند.

### آقای الهام چه زمانی فارغ‌التحصیل شدند؟

ایشان کارشناسی را سه سال و نیمه خواندند و کارشناسی ارشد را در تربیت مدرس خواندند که همان جا هم جناح چپ ادیت‌شان کردند و برخورد خطی با ایشان کردند، اینها همه جا قیام مایه و دیکتاتورانه و با فیلتر گذاشتن رفتار می‌کردند و جز به هم طیفان خودشان اجازه نمی‌دادند.

### شما در اول انقلاب به کمونیست‌ها سنگ پر تاب می‌کردید؟

در انجمن دانشگاه که بودیم می‌خواستند اساسنامه یا مرامنامه بنویسند که بندهندش را تنظیم می‌کردند. در آن نوشته بودند ما به عنوان «دانشجویان مسلمان»، من اصرار کردم این کلمه جابه‌جا شود و بشود «مسلمان دانشجوی». آنها می‌گفتند چه فرقی می‌کند. گفتم اصالت با مسلمانی است نه با دانشجوی بودن. یادم هست یک بار در انجمن اسلامی دانشکده یکی از خانم‌ها بلند شد و گفت خانم رجبی در بیان سابقه خود می‌گوید من در تظاهرات جبهه دومو کراتیک با آنها مقابله کردم، با گروه‌های کمونیست مبارزه می‌کردم و امثالهم. گفتم بله، من می‌رفتم و افتخار هم می‌کنم. یعنی این اقدامات از طرف انجمن مورد استقبال قرار نمی‌گرفت. من افتخار می‌کنم در تظاهرات زنان سلطنت‌طلب که در روزهای اول انقلاب بود و در آن شعار می‌دادند که ما حجاب نمی‌خواهیم جزو حزب‌اللهی‌هایی بسودم که از آنها سنگ می‌خوردیم و با آنها مقابله می‌کردیم. در قضیه انقلاب فرهنگی در خیابان ۱۶ آذر تظاهرات شد و دختران و پسران کمونیست جیب‌ها و کیف‌هایشان پر از سنگ بود، چاقو داشتند و حتی در پشت‌بام دانشکده حقوق تیربار گذاشته بودند. یک گروه شعار می‌دادند «اسلام نابود است» و ما حزب‌اللهی‌ها شعار می‌دادیم «کمونیسم نابود است، اسلام پیروز است». ناگهان من برگشتم دیدم در میان محاربین تنها ماندام و تکی شعار می‌دهم. در ۲۵ و ۳۰ خرداد هم من در بین امت حزب‌الله و نه دانشجویان حضور داشتم و همان طور که آنها در برابر تیغ موکتبری و اسلحه سرد و گرم سنگ پر تاب می‌کردند من هم همین کار را می‌کردم. یک کنفرانسی من سر کلاس تاریخ تحولات در سال ۶۲ دادم و استامان آن قدر بی‌سواد بود که مصمصام السلطنه می‌خواند و آن قدر ضد امام و انقلاب بود که جمال امامی را که خائن بود شیخ جمال امامی می‌خواند و با آشکارا گفت مدرس مشهور بود که جاسوس آلمان‌هاست. بدون توضیح و رد آن‌ها یا سر کلاس از مصدق دفاع کرد و آیت‌الله کاشانی را وابسته به انگلستان معرفی کرد که من با توضیح جواب او را دادم. جلسه بعد نمی‌دانست من سر کلاس نشستم. گفتم هفته قبل یک خانمی آمد صحبت کرد. شما دانشجو هستید، بی‌سوادید، نمی‌فهمید. ما استادیم، با سوادیم، ما باید حرف بزنیم و امثال این حرف‌ها. یعنی پشت تحقیر کرد. وقتی صحبت‌هایش تمام شد دستم را بلند کردم و اجازه گرفتم صحبت کنم. دیدم رنگ از رویش پرید. من هم ۱۰ دقیقه با لحن بدتر از خودش صحبت کردم. گفتم شما بی‌سوادید، نه ما، شما اسم‌ها را اشتباه می‌گویید و دانشجو حق اظهار نظر دارد. وظیفه من این است که هر جا شما یا استادی مثل شما مسائل انحرافی و علیه اسلام و انقلاب را مطرح کرد صحبت کنم و نظر بدهم. بنده‌خدا ۱۰ دقیقه گفت من نمی‌خواستم به ایشان توهین کنم و اصلاً نمی‌دانستم ایشان سر کلاس است. این فضای روشنفکری و دانشگاهی ماست. سال‌های بعد برخی افراد مذهبی که رفتند خارج و غیرمذهبی شدند، وقتی من ایرادی به استاد می‌گرفتم، می‌گفتند چرا کلاس را به هم می‌ریزی؟ می‌گفتم دارد علیه اسلام صحبت می‌کند. بشیریه یکی از همین اساتید بود که چون خودش هم مؤبد بود من هم با او مؤبد برخورد می‌کردم. به طور کلی در دانشگاه اسلام، عمل به تکلیف و مسلمانی نهایتاً در اولویت دوم است.

به محض این که شما اسم روحانیت می‌آوردی و خلاف آنها حرف می‌زدی فوراً می‌گفتند فلانی انجمن‌جنتیه‌ای است. یادم هست یکی از کسانی که حالا خط عوض کرده‌اند و در جناح راست هستند ظاهر آلبسه‌ای داشته‌اند که در آن قرار گذاشته بودند که رجبی را افشا کنیم که مثلاً حجتیه‌ای است یا عضو حزب جمهوری